

رجال عصر ناصری

تألیف

جناب آقای دوستعلی خان معیر الممالک

— ۲۴ —

میرزا علی اصغر خان اتابک (بقیه)

چگونگی عزل چنین بوده است، صدراعظم که متأسفانه دیر سر از خواب غفلت برداشته و از فعالیتهای یشت پرده بوئی برده بود تمارض کرد و چندروزی از اندرون بیرون نیامد. مخالفان موقع را مناسب دیده شاهرا بصدر دستخط عزل واداشتند و علاءالدوله را که از دیر باز با صدراعظم نزد مخالفت میباخت حامل آن قرار دادند. علاءالدوله سلاح عزل بردست بر سر حریف تاخت و بوسیله خواجه مخصوص او عزیزخان نصرت الممالک حضور خود را اعلام داشت. صدراعظم که میدانست او نمیتواند حامل خبری خوش باشد باندروش خواند. علاءالدوله باغروزی که خاصه دشمن پیروز است نزد او رفت ولی باهمه جبروت ظاهر از کرنش خودداری نتوانست و دستخط را تقدیم داشته منتظر ایستاد تا صدراعظم آنرا بخواند آنگاه بخود جرأت داده بنام شاه مهر صدارت را از او مطالبه کرد. صدراعظم معزول نیز مهر را شکسته با بیاعتنائی سوی او پرتاب کرد...

قبلاً در شرح احوال پدرم گذشت که او از دسائس و توطئه مخالفان صدراعظم آگاه بود و چون کار را بسته بموئی دید او را طی نامه ای از خطر مطلع ساخت. صدراعظم مغرور ضمن اظهار امتنان باو نوشت: «... قلمی که فرمان عزل مرا رقم کند هنوز نایش در نیستان نروئیده» پس چون معیر الممالک از ماجرای عزل خبر یافت همان دم شرحی دایر باظهار تأسف بوی نوشته پاسخ آن ادعا را چنین داد: «... پیش بینی آن جناب بسیار درست بود زیرا از فرار معلوم فرمان عزل با قلم آهن رقم رفته است».

روز بعد پدرم و من با دلی گرفته بمنزل صدراعظم رفتیم. هوا نیز چون دل ما گرفته بود و برنی سخت میبارید. از دیوار و در خانه نیز هم و غم میبارید و آنهمه هیا بانگ و آمد و شد بسکوتی اندوه بارمبدل شده بود. بعضی از نوکرها سردر گریبان هشته از روی فرش پنبه گون برف بالا راده این سوی و آن سو میرفتند. دراطاق حاج فیروزخان خواجه، مهندس الممالک، دکتر شیخ، و چهارتن میرزاهای مخصوص صدراعظم خاموش و متفکر گرد بخاری نشسته و گویی چرت میزدند. در اطاق دیگر میرزا عبدالله خان و میرزا احمد خان پسرهای صدراعظم باقیافه های خسته لوازم سفر زمستانی قم را آماده میساختند. در اندرون، صدراعظم معزول تا گردن زیر کرسی خزیده بود و بظاهر از این پیش آمد اظهار خوشوقتی میکرد ولی از رنگ چهره و حال چشمش جز این مینمود. با پدرم در باره جوابی که بادهایش داده بود زمانی شوخی کرد و خندید و پس از ساعتی

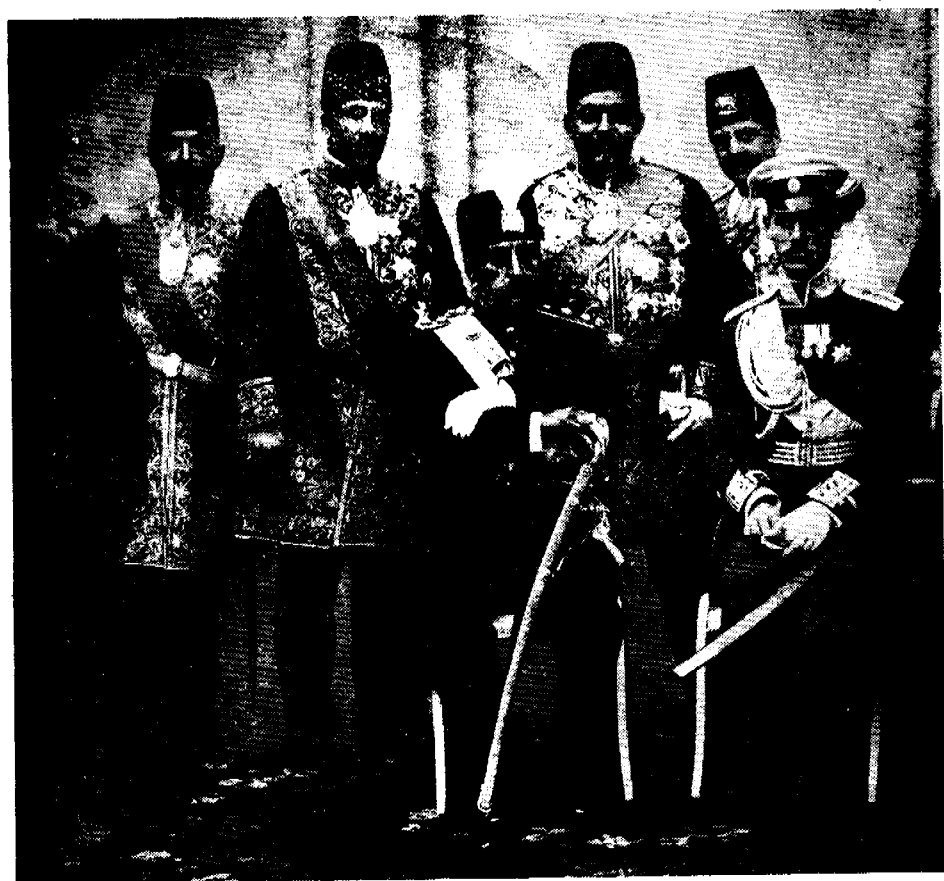
صحبت مراسم رویوسی و وداع بعمل آمد . ما بخانه باز گشتیم و او فردا خانه را بعزم مجاورت قم ترك گفت .

پدرم پس از بیست ماه زمینه سازی و فعالیت بالاخره ترتیب بازگشت امین السلطان را داد و شاه اظهار تمایل کرد که از طریق استخاره بانتخاب صدراعظم اقدام کند .

حكیم الملك و معیر الممالك قبلاً آقای بحرینی را که در مزاج شاه نفوذی بسزا داشت و شاه را باو عقیدتی خاص بود دیده و ترتیب استخاره را چنین داده بودند که حكیم الملك پشت صندلی شاه بایستد تا اسمی را که شاه لای قرآن میگذارد ببیند . سید بحرینی هم حین انجام تشریفات استخاره باو بنگردد و از اشاره مثبت یا منفی او تکلیف را بداند .

روز موعود فرا رسید و مجلس استخاره در نازنجستان بلور که بنائی مستقل و زیبا و در جنوب غربی دیوانخانه واقع بود منعقد گردید . مقرران در گاه از قبیل امیر بهادر ، حاجب الدوله ، موثق الدوله ، وزیر اعظم و غیره در نازنجستان گرد آمدند . شاه بالای صندلی قرار گرفت و گفت تا آقای بحرینی را بحضور بخواهند . او که مردی کوتاه قد و سمین بود و چشمانی ریز و درخشان و چهره ای سبزه متمایل برزد داشت بسم الله گویان و ذکر کنان با ترتیبی خاص بحضور آمد . شاه باو گفت : « آقا بیائید روبروی من بنشینید که امر مهمی در پیش است و از خداوند راه میخواهیم . » . سید بحرینی برابر شاه روی قالیچه بزمین نشست . شاه یکی از سه نام منتخب را (نظام الملك - مشیر الدوله - امین السلطان) که بر ورقهای جداگانه نوشته و پشت روی میز گذاشته شده بود برداشته میان اوراق قرآن قرار داد و بدست آقا سیرد . سید بحرینی با آداب تمام قرآن را بوسیده بخواندن اوراد لازم پرداخت و در پایان ذکر سر را بر آسمان بلند کرده سوی حكیم الملك نگرست و او سر را بعلامت نفی بالا برد . آقا قرآن را گشود و پس از مطالعه سر بر آورده عرض کرد : « آیه نهی است و راه نمیدهد . » . شاه ورقه دوم را لای کلام الله نهاد و باز اشاره حكیم الملك کار خود را کرده آیه نهی آمد . بار سوم که نام امین السلطان میان اوراق مقدس رفت سر حكیم الملك بعلامت اثبات بزر آمد و آقای بحرینی گفت : « قربان ، آیه امر است و بهتر از این نمیشود ! » . شاه بدون آنکه سخنی گوید اوراق را در هم ریخت و بار دیگر نام امین السلطان را از میان آنها برداشته لای قرآن نهاد . این مرتبه نیز اشاره حكیم الملك فهماند که باید آیه امر بیاید و چنین شد ! شاه نفسی بر آورده گفت : « معلوم میشود که خداوند اینطور خواسته که باز او بیاید . » و فی المجلس امر کرد تا صدر اعظم معزول را از گوشه عزالت قم بار دیگر بصدارت بخواهند .

از صدر اعظم استقبالی با شکوه بعمل آمد که شرح آنرا دفتری جداگانه باید . وی از راه بازگشت و یکسر بصاحبقرانیه برای شرفیابی رفت و مورد مراحم شاهانه واقع شد . همانروز شاه امر کرد تا مرواریدی بسیار از خزانه بیرون آورند و برای صدراعظم جبه ای بدوزند . پس از چند روز جبه آماده شد و طی مراسمی که بهمین مناسبت در سلطنت آباد برقرار گشت بعنوان خلعت بصدراعظم پوشانیده شد و قلمدان و رشته و مهر صدارت دیگر بار بوی ارزانی و بخطاب اتابك اعظم مفتخر گشت . پس از بازگشت از قم دیگر از بساط سابق در یارك و قبضه خبری نبود . اتابك پس از انجام مهمات یکسر بیارك میرفت و بیازی « بلیار » میپرداخت . صاحبان عرایض خصوصی در حین اشتغال او بیازی نامه های خود را میدادند و جواب میشنیدند . پس از فراغت از بازی یاسی از شب گذشته بمنزل شهری خویش واقع در خیابان لاله زار میرفت و شام را آنجا میخورد . فقط روزهای



نشسته از چپ بر است ۱ - مظفر الدین شاه ۲ - شاهزاده ایوان . پ . نیکلا (مهماندار) .
 ایستاده از چپ بر است ۱ - موقوف الملك صندوق دار ۲ - حکیم الملك وزیر دربار .
 ۳ - اتابك ۴ - پرنس ارفع الدوله .
 (عکس دوسال ۱۹۰۰ مسیحی در روسیه برداشته شده) .

جمعه بساط نهار در یارک دائر بود.

اتابک نخست باصلاح وضع آشفته مالیّه پرداخت و از بلژیک مسیو نوز و سه تن دیگر را خواسته اداره گمرکات را بآنان سپرد. در آن زمان درآمد سالیانه گمرکات هشتصد هزار تومان بود و مسیو نوز پس از مدتی آنرا بچند ملیون تومان رسانید.

چون آوازه گشایش نمایشگاه بین‌المللی سال ۱۹۰۰ مسیحی (۱۳۱۸ قمری) در پاریس بگوش شاه رسید اتابک را گفت تا مقدمات سفر اورا با اروپا فراهم سازد که هم تماشائی کند و هم بمعالجت خویش پردازد. اتابک که میدانست با این پول‌ها نمیتوان مخارج مسافرت شاهانه را تأمین کرد ناچار برای استقراض با انگلیس و روس بمذاکره پرداخت و سرانجام قریب چهل ملیون تومان از روسها بقرض گرفت. سفر شاه با اروپا هشت ماه بطول انجامید و در پاریس مورد سوء قصد قرار گرفت که خود تفصیلی جداگانه دارد.

پیش از این سفر زمزمه نفاق بین اتابک و حکیم‌الملک از گوشه و کنسار بگوش میرسید. پس از بازگشت سماعت روزافزون گرانجانان در مزاج اتابک که سخت تحت سلطه سوءظن بود اثرشوم خود را بخشید و دلتنگی و نقار بین او و وزیر دربار بدشمنی آشکارا مُبدّل گشت. اتابک باخوداندیشید که هرگاه در مبارزه تنها بماند کاری از پیش نمیرد و تصمیم گرفت دوستان و حامیان تازه برای خود بترشد، از جمله شاهزاده عین‌الدوله میرآخور داماد شاه را که در مزاج او رسوخی داشت برگزید و حکومت تهران را با چند شغل مهم دیگر باو سپرد و آنقدر اورا پرداد تا طرف توجه و ملاحظه همه قرار گرفت. شاه نیز که منظور نهائی اتابک را نمیدانست از کار او بسیار راضی و مشغوف بنظر میرسید. وزیر افخم و گروهی دیگر هم با عین‌الدوله همدست و هم‌داستان شده و در بر انداختن حکیم‌الملک روز و شب میکوشیدند.

هرچند پدرم پیوسته بر کنار میرفت ولی آنجا که میدید کار بمراحل خطرناک کشیده وظیفه دوستی را بجا میآورد. این بار نیز که خطر را نزدیک دید روزی نزد اتابک رفته باو گفت: «قبل از عزل اول شمارا از غفلتی که داشتید آگاه کردم و جواب ناروا شنیدم، این بار نیز تکلیف خود میدانم که شمارا از اشتباه بزرگی که مرتکب شده‌اید آگاه سازم و از عواقب ناگوار آن برحذر دارم. چگونه متوجه نیستید که میخواهند بزور شما وزیر دربار را که از هوا داران مؤثر شما بود از میان بردارند و بعد سرخودتان بتازند و بار دیگر معزول و گوشه گیرتان سازند؟» ولی اتابک نه‌چنان از باده غرور خراب بود که بتواند راه را از چاه بشناسد. این بار نیز با پدرم از در شوخی درآمد و سخنان خیرخواهانه اورا بگوش قبول نشنید. آنقدر بخلها کوشید و عرصه را از هر سو بر شاه تنگ گرفت تا او با همه علاقه و اعتمادی که بحکیم‌الملک داشت تن داد که وی را از خود دور سازد و بحکومت رشت فرستد.

وزیر دربار قبل از عزیمت در باغ بی‌مانند خود (بمذا شاهزاده شعاع‌السلطنه فرزند شاه آنجا را خرید و منصوبه نامید) برای وداع بادوستان - و دشمنان - میهمانی با شکوهی داد. باقتضای فصل در اغلب خیابانها خیمه‌های بزرگ و کوچک گرانها افراشته و درون هر یک انواع میوه، شیرینی، آجیل‌های ممتاز و دیگر تنقلات با کمال سلیقه روی میزها چیده شده بود. تحقیقاً کلیه شاهزادگان، وزرا، اعیان و اشراف و سرشناسان عصر و تقریباً تمام نوازندگان و خوانندگان بنام در مجلس حاضر بودند. در یکی از خیمه‌های وسیع باغ حکیم‌الملک، سه‌سالار و معیر‌المالک روی نیمکتی



تقسیمه از راست به چپ : محمد قاسم خان صاحب جمع (برادر آتابک) - دوستعلی میر الممالک - اسمعیل خان امیر الممالک (برادر آتابک) -
 میرزا عبداللہ خان (پسر آتابک).

ایستاده از راست به چپ : حاج میرزا احمد خان مشیر اعظم (پسر آتابک) - اسماعیل (گداشته) - سرتیپ شجاع لشکر فرمانده توپچیان
 خلغالی - دکتر احیاء الملک شیخ - صادق کالسهگه جی آتابک - حاج ابوالفتح خان برادر زاده آتابک -
 محمدحسن خان برادر آتابک . (عکس بسال ۱۳۱۶ در باغ مهر آباد انداخته شده) .



نشسته ردیف جلو از راست بچپ : اتابك - معير الممالك - ميرزاخان خواجه (نصرت الممالك) .
 نشسته ردیف پشت از راست بچپ : دوستعلی معير الممالك - حاج مشير اعظم پسر اتابك - ميرزا عبداللهخان پسر اتابك - مصطفی خان برادر اتابك -
 مؤيد حضور برادر معير الممالك - حاج اسکندر خان خازن داماد اتابك - دكتر احياء الملك شيخ - پسرش
 احياء الموله - حاج ابوالفتح خان برادرزاده اتابك .
 ايستاده در ميتها اليه چپ : ميرزا حسين خان ديوان بيگي . بقيه ايستادگان از نوكرانند .
 (عكس در سال ۱۳۱۵ قمری در كوه بزدان واقع در دودو فرسنگي قم برداشته شده) .

تنگ یکدیگر نشسته آهسته صحبت میکردند. در این بین ورود اتابک را خبر دادند. او با جبروتی تمام از کالسکه پیاده شد و همه جا آمد تا بیاران نیمکتی رسید. هر سه برای ادای احترام بیا خاستند. اتابک رو پدرم کرده پرسید: «خان معیر، دلم میخواست بدانم با هم چه میگفتید؟» پدرم که از بی خبری و عهد شکنی اتابک سخت ملول بود بدون ملاحظه گفت: «از آن حرفها میزدیم که بشما نیز مکرر زده ایم و قبول نکرده اید!». اتابک ازین پاسخ تند و صریح روی درهم کشید و بهادر مخصوص خود رفت.

سه روز بعد حکیم الملک سوی رشت رهسپار شد و عرصه را برای فعالیت دشمنان دشمن خود خالی گذارد. چون عین الدوله و یارانش کار را بهمراد دیدند از همان روز دست بکار زدند و بسرنگون ساختن بساط صدارت همت گماشتند.

هنوز چهارماه از حکومت حکیم الملک نگذشته بود که یکروز صبح او را دراطاق خوابش پای تخت خواب بی جان یافتند. گروهی را عقیده بر این بود که بدست بدخواهان مسموم شده است. سرانجام شاه تحت تأثیر نیرنگ و وسوسه های دسته مخالف صدارت قرار گرفت و باغواي آنان از اتابک خواست تا استعراض دیگری بعمل آورد. اتابک مخالفت ورزیده گفت: «قرضه اول بمصرف چه کار مفیدی رسید که دومی برسد؟». شاه گفت: «پس دخل و خرج مملکت را متعادل ساز» اتابک اظهار داشت: «این خدمت را انجام میدهم بشرط آنکه فرصت کافی بمن داده شود.»

چندماه از این گفتگو گذشت تا آنکه پایان تابستان سال ۱۳۲۱ قمری فرارسید. مظفرالدین شاه که در سرخه حصار بسر میبرد روزی اتابک را احضار کرد و نتیجه اقدامات او را خواست. اتابک در اثر کار شکنی های عین الدوله نتوانسته بود کاری از پیش ببرد و چون خود را ناتوان و فرومانده یافت ناچار استعفا داد و استعفایش مقبول افتاد.

صدراعظم معزول این بار بار سفر دور دنیا بست و چهار روز پس از واقعه استعفا برای کسب اجازه مرخصی بسرخه حصار رفت. بمحض پیاده شدن اتابک از کالسکه نخستین کسیکه پیش دوید و با کمال فروتنی تعظیم کرد عین الدوله بود آنگاه همه جا تا حضور شاه بدنبال او رفت و دمی از زبان بازی باز نایستاد چون اتابک شرفیاب شد، شاه پس از اظهار التفات اولیه از او پرسید: «در این مسافرت مقصد شما کجاست؟» اتابک پاسخ داد: «فلا بمکه مشرف میشوم تا بعد خدا چه خواسته باشد.» شاه سری جنبانید و پس از لحظه ای تفرک گفت: «زیارت شما نباید بیش از ششماه طول بکشد. پس از این مدت البته برگردید.» هنگام مرخصی اتابک خواست تا پای شاه را ببوسد ولی او مانع شد.

صدراعظم شکست خورده از سرخه حصار بکسر بیاض برادرش وکیل السلطنه واقع در بیرون دروازه سابق قزوین رفت، و دو روز بعد از آنجا با همراهانش که عبارت بودند از میرزا احمد خان پسرش، مخبر السلطنه هدایت، میرزا عبدالکریم صندوقدار، عباس آبدار و یکتن عکاس، راه کعبه را پیش گرفتند. این مسافرت چهار سال بطول انجامید و مسافران غیر از هندوستان و استرالیا همه جا گرد دنیا گردیدند و تماشاهای کردند. مجموعه کامل عکسهای مسافرت که زیر هر یک شرح لازم بغط اتابک نوشته شده بود نزد حاج میرزا احمدخان (بعداً ملقب به مشیراعظم شد) نگاهداری میشد. حاج مخبر السلطنه هدایت نیز وقایع این سفر را بطور تفصیل با قلم شیوا نوشته و بچاپ رسانیده است چون سیه سالار برادر عین الدوله خبر حرکت اتابک را شنید مرد خان یکی از سوارهای

ترکمن نامی خود را که در سواری و تیراندازی بی‌بدیل بود پیش خوانده کیسه‌ای محتوی پنج هزار لیره عثمانی (هر لیره ۴۸ ریال ارزش داشت) با نامه‌ای باو سپرد تا باتابک برساند . مردخان دردم کیسه را در خورجینی جای داده با برکاب نهاد و همه جا تاخت تا در ینگی امام راه قزوین خود را باتابک رسانید و نامه و کیسه را تقدیم داشت . اتابک صد لیره از پولها را بیک سیهسالار بخشید و بقیه را ضمن پیامی تشکرآمیز پس فرستاد .

شاهزاده حبیب الله میرزا جهانبانی (سردار منتخب) که با پنجاه قزاق سوار مسافران را تا انزلی (بندر پهلوی) بدرقه کرد پس از بازگشت از استقبال گرمی که اعضای قنصلگریهای خارجی و قاطبه اهالی در رشت از اتابک بعمل آورده بودند اظهار حیرت میکرد ، و نیز میگفت روزی که میخواستند بکشتی بنشینند دریا چنان طوفانی و امواج چنان سهمگین بود که گروهی کوشیدند اتابک را از سوار شدن در قایق باز دارند ولی او بیک خیز خود را درون قایق افکند و همراهان نیز بناچار چنان کردند ...

اتابک در اسلامبول مورد محبت و احترام سلطان عثمانی واقع گردید . روزی که بحضور رفت سلطان ضمن صحبت باو گفته بود : « از برادرمان شاه ایران عجب داریم که وزیر کاردانی مانند شما را از کار برکنار میکند ! » .

در کعبه اتابک به مجدالدوله و پسرش مجدالسلطنه و میرزا علی خان معز السلطان (پدر آقابان حسابی ها) برخورد و روزی چند صحبتشان را مقننم شمرد و بوسیله آنان بدوستان پیامهای مؤثر فرستاد هنگامی که مجدالدوله پس از بازگشت از حج پیام اتابک را بیدرم گفت او بی اختیار گریست و این نخستین باری بود که گریه پدر را دیدم ، بار دوم موقعی بود که همسرش عصمة الدوله ازدستش رفت و سومین بار آنرا هرگز ندیدم ...

در سال ۱۳۲۳ قمری عین الدوله که مقام اتابکی یافته بود مظفر الدین شاه را برای معالجه بفرنگستان برد . بامر شاه ، محمد علی میرزا ولایتعهد برای سرپرستی امور کشور از تبریز بیابتخت آمد . هنگامی که شاه درباریس بصرم میرد میرزا علی اصغر خان اتابک نیز آنجا بود . امیر بهادر حکایت میکرد : « روزیکه اتابک معزول برای شرفیابی آمد اتابک جدید تا پائین پله‌های عمارت باستقبال شتافت و مانند سابق کرنش کرد ، اما رقیب او را نادیده انگاشت و کمترین توجهی بسوی او نکرد . در پیشگاه شاهانه دو اتابک حضور داشتند و چون شاه میرزا علی اصغر خان را اتابک خطاب میکرد عین الدوله خود را آماده جواب میساخت ولی همینکه میدید موضوع سؤال مربوط باو نیست خود را کنار میکشید .

این کار چندین بار تکرار شد و سرانجام عین الدوله خجل شده ازاطاق بیرون رفت . همانروز شاه بگردش میرفت و میرزا علی اصغر خان را گفت تا نزد او در کالسه بنشیند . در طول مدت تفرج که قریب سه ساعت بطول کشید عین الدوله چنان پریشان خاطر بود که نمیتوانست حال خود را مخفی دارد و متفکرانه در باغ منزل شاه قدم میزد و هر لحظه با نگرانی تمام بساعت مینگریست .

« تا تمام »

رجال عصر ناصری

تألیف

جناب آقای دوستعلی خان مغیر المملکت

— ۲۵ —

میرزا علی اصغر خان اتابک (بقیه)

هنگامی که مظفرالدین شاه هنوز در اروپا بسر میبرد و اتابک روی اقیانوس بسوی آمریکا روان بود مادرم عصمة الدوله در باغ بیلاقی خود در سوهانک برحمت ایزدی بیوست و پدرم را سخت آزرده و تنها گذاشت . شاه که خواهر را ازدل و جان دوست داشت چون خبر فوت او را دریارپس از عین الدوله شنید زار گریست و تلگرافی مؤثر بپدرم فرستاد . اتابک نیز دو تلگراف مبنی بر تأسف و تسلیت از «هنولولو» بنام پدرم و من مخاپره کرد . پس از این واقعه دیری نیایند که شاه بایران بازگشت و بسا وجود معالجاتی که نزد طبیبان فرنگ بعمل آورده بود مزاجش هر روز منقرضتر و ضعیفتر هر ساعت افزونتر و حالش هر لحظه بدتر میشد .

از طرفی رفتار عین الدوله مردم را ناخوشنود ساخته بود و قاطعاً علما و تجار و کسبه بضد او برخاسته بودند . سرانجام گروهی علم مخالفت برافراشته بسفارات انگلیس رفتند . عین الدوله که اوضاع را دگرگون دید بملك خود مبارك آباد رفت ولی در برابر مخالفان پایداری میکرد و راضی باستعفا نمیشد . شاه علیل که از آشوب و هیاو سخت متأذی بود ناصر الملك قره گزلو را بمبارک آباد نزد عین الدوله فرستاد و او صدر اعظم سمج را مجبور باستعفا کرد . بلافاصله میرزا نصرالله خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه صدر اعظم خوانده شد و غائله تاحدی تخفیف یافت ولی بیماری شاه بمنتهای شدت رسید . بر اثر تورم زیاد شکم ، تنفس بر بیمار دشوار شده بود و دمی آسودن نمیتوانست . در این هنگام که خود در کمال سختی میگذرانید کار را بر مردم آسان ساخت و مشروطه را بملت عطا کرد . صدر اعظم صلاح چنان دید که ولایعهد را بنام شاه از تبریز احضار کند و چنین کرد . شاهزاده محمد علی میرزا ولایعهد پس از آمدن از تبریز در عمارت بلور مسکن گزید . هر روز با مشیرالدوله و گروهی از وزرا و درباریان بمبادت شاه میآمدند و او را در درشکه کوچک دستی نشاندند در اطاق میگردانند . آماس شکم چنان زیاد شده بود که بیمار بجای تنفس ناله های دلخراش میکرد و روز و شب دمی آرام و خواب نداشت . مشهورترین پزشکان آلمانی که از مدتی پیش بیالین شاه خوانده شده بود هر چه از علم و تجربه داشت بکار بست ولی چون روزگار بیمار سرآمده بود درمانش سودی نبخشید و سرانجام مظفرالدین شاه مغلوب سربنجه مرگ شد و در اواخر سال ۱۳۲۴ قمری جان داد و از جهان گذشت ...

پس از برگزاری مراسم سوگواری سلطان گذشته ، شاه جدید را بسلطنت تهنیت گفتند .



از راست بچپ : اتابک - حاج امین السلطنه شوهر خواهر اتابک - میرزا سید حسن خان صدیق خلوت - امین‌الملک برادر اتابک - صاحب‌جمع برادر اتابک - دوست‌علی معیر‌الممالک محمدحسن خان برادر اتابک - میرزا عبدالله خان پسر اتابک - مصطفی خان برادر اتابک - آقا محمدخان برادر اتابک - میرزا احمدخان مشیراعظم پسر اتابک - دکتر احیاء‌الملک شیخ . (عکس در مهر آباد بسال ۱۳۱۶ قمری برداشته شده) .



چون محمدعلی شاه زمام‌مهام را بردست گرفت پیدرنک اتابک را تلکرافتی از خارجه بایران احضار کرد زیرا اتابک خدمتی بزرگ بوی کرده بود و او آنرا منظور میداشت . توضیح آنکه مظفر - الدین شاه مایل بود پسر دیگرش شاهزاده ملک منصور میرزا شجاع‌السلطنه را بولیعهدی برگزیند ولی شاهزاده محمدعلی میرزا اتابک را باخود هم آهنگ ساخت و بایشیانی او گوی سبقت را برد . اتابک در جواب تلکراف اول و دوم شاه از قبول صدارت خودداری کرد ولی بالاخره شاه او را ملزم بقبول کرد . نقشه محمدعلی شاه این بود که اتابک را روی کار بیاورد و بدست او بساط مشروطه را از میان بردارد . مشیرالدوله صدراعظم هم که میدانست لقمه‌ای را که شاه گرفته او نمیتواند فرو برد بآمدن اتابک کمال میل را داشت . اتابک پس از هفته ای یاریش را بقصد تهران ترک گفت و مستوفی‌الممالک را که هفت سال بود در اروپا بسر میرد راضی بر رجعت کرده همراه خود آورد . در بادکوبه از طرف یکی از آشوب طلبان قفقاز سوء قصدی نسبت باتابک صورت گرفت که بخیر گذشت . ماجراجوی قفقازی اشتباهاً میرزا عباس خان مهندس را که از حبث صورت و هیکل باتابک شبیه بود هدف کلوله ساخت و بلافاصله دستگیر شد . قربانی این شهادت را دردم بیمارستان بردند و

پس از انجام مختصر عمل جراحی از خطرش رها شدند و پس از بیست روز بهرانش روانه ساختند . شاه آقا ولی خان سپهسالار و سردار سیف برادر مجدالدوله را مأمور مهمانداری اتابک کرد و آنان بادرستگاهی شاهانه بسوی رشت رهسپار شدند .

روز ورود اتابک به تهران کلیه طبقات از خرد و کلان باستقبال شتافتند . من نیز با برادر دم (تیمسار معیری کنونی) و گروهی دیگر باستقبال رفتیم و در یکی امام راه قزوین بانتظار مسافر توقف کردیم . دیه منبوره ملک اتابک و سپرده بیکی از پیشکارانش سیدعباس خان منتظم بود . چون خبر رسیده بود که اتابک شب را در یکی امام خواهد ماند سیدعباس خان سرگرم دادن دستورها ، آماده ساختن اطاقها و تهیه لوازم پذیرائی بود . ما پس از خوردن ناهار و نوشیدن چای عصر بکنار جاده آمده بانتظار ایستادیم . هر کردی که از دور بر میخواست بگمان آنکه از کالسکه حامل اتابک است بآن سوی می شتافتیم و این کار تا هنگام غروب چندبار تکرار شد تا سرانجام اتابک و همراهانش رسیدند . پس از عرض خوش آمد وروبوسی با اتابک پسرش حاج میرزا احمدخان مشیراعظم را بعد از چهار سال جدائی در آغوش گرفتم و پس از او پسر دیگرش محسن خان را که تحصیلات خود را در اطیش بیایان رسانده و همراه پدر بازگشته بود . در حین معافه با محسن خان ناگاه مستوفی الممالک را دیدم که چند گام دورتر ایستاده و چون از آمدن او بی خبر بودم از شدت شوق زمانی مبهوت در وی نگریدم . آنگاه شادان و خندان بسوی من دویدم و یکدیگر را در آغوش گرفتیم . هر چهار نفر در یکی از اطاقها در را بروی اغبار بستیم و گردهم بصحبت نشستیم . حاج مشیر اعظم از مشاهدات سفر چهار ساله خود بدور دنیا سخن میگفت ، محسن خان از حالات خود در اطیش و آلمان حکایت میکرد ، مستوفی الممالک از خوشگذرانیهای خویش در فرانسه و بلژیک و انگلستان داستان میسرود ، و نگارنده از اتفاقاتی که در دوران غیبت آنان در ایران روی داده بود آگاهشان میساخت . برای خواب نیز در همان اطاق ماندیم و شب را در بستر بادامه صحبت بروز آوردیم بامدادان پس از خوردن صبحانه بمجلسه سوار شده رو بشهر روان شدند . کالسکه و در شکه مستقلین تا پشت دروازه تهران متصل بیکدیگر حرکت میکرد .

ماه سوم بهار بود و هوا نسبه گرم . بادی تند میوزید و خاک سرمه آسای راه را بر سر و روی سوار و پیاده میریخت و برخی را چنان غبار آلود ساخته بود که بزحمت شناخته میشدند . مقارن چهار بعد از ظهر کاروان وارد تهران شد و اتابک یکسر بگاخ گلستان بحضور رفته مورد مراجع شاهانه واقع گردید . آنگاه استدعا کرد که ده روز برای دیدار خانواده و نظم امور شخصی در خانه بماند و سپس شروع بکار کند . در بیونی و اندرونی اتابک غوغائی بپا بود و از شدت ازدحام کسی را جای درنگ نبود . سینی های محتوی طاقه شال و مسکوک زر یکی پس از دیگر میآوردند ولی بنابستور اتابک از قبول پیشکشها خودداری و ضمن پیامی امتنان آمیز تنها بیادداشت کردن نام فرستنده اکتفا میشد .

اتابک پس از ده روز استراحت و زرای خود را که مستوفی الممالک نیز جزو آنان بسمت وزیر جنگ تعیین شده بود طی تشریفات بمجلس شورا معرفی کرد . چند روز بعد از هر سو نغمه ناسازگاری برخاست و انجمنها با دولت آغاز مخالفت کردند ، قشون عثمانی از سرحد ایران گذشته بتجاوز و تاخت و تاز پرداخت و شاهزاده سالارالدوله با عدهای سوار آراسته از کرد و لر وغیره بقصد فتح پایتخت تا همدان پیش آمد . مجلسیان که اوضاع را دگرگون دیدند با اتابک اعتراض کرده فرو نشانند

آشوب را از او خواستند. اتابک گفت من تازه دست بکار شده‌ام و اگر کشور فاقد نیروی نظامی کافی است گناه از من نیست. اکنون نیز برای رفع اغتشاش شتاب بکار نیایم و باید از راه تدبیر دفع آن را کرد. آنگاه اتابک تلگرافی بدین مضمون بسلطان عثمانی فرستاد: «دور سفر حجاز که توفیق شرفیابی دست داد اظهار تعجب فرمودید که چرا وزیر کارزدانی مانند بنده از کار برکنار شده‌است. اکنون بیاری حضرت باری همان وزیر برای خدمتگزاری بایران بار دیگر بکار خوانده شده‌است با حسن نیت و مرحمتی که حضرت سلطان را باین بنده است استدعا دارد امر فرمایند قشون متجاوز خاک ایران را ترک گویند و مناسبات دوستی و یگانگی بین دو کشور برادر اسلامی را کماکان محترم شمارند». پس از سه روز پاسخ تلگراف چنین رسید: «موضوع تجاوز بدون اطلاع من بوده است و فوراً دستور داده شد که از حرکات خود سرانه دست بدارند».

اتابک پس از فراغت از کار عثمانیها بدفع غائله سالارالدوله پرداخت و شخصاً بتلگرافخانه رفته چند تلگراف بعنوان رؤسای ایل و حکام آن نواحی مخیره کرد. هنوز هفته‌ای از این اقدام نگذشته بود که سوارهای سالارالدوله دسته دسته از دورش پاشیدند و او را یارای مقابله با نیروی اعزامی از مرکز نماند. ناچار با تنی چند از خواص از بیراهه عازم تهران شد و یکسر بخانه اتابک رفته در آنجا بست نشست.

اتابک پس از احرار این دموکریته اهل بیتی بسزا یافت. معاندین زبان بدگوئی بستند، انجمنها بتقدیر و تحسین زبان گشودند و وکلا زمامداری او را تأیید کردند.

جناب آقای تقی زاده را که در آن زمان از سران آزادخواهان بودند با اتابک صفائی نبود و او خواهان دوستی و همکاری ایشان بود. اتابک روزی بمن گفت تاکنون هر چه گوشیده‌ام توفیق آشنائی با آقای تقی زاده را نیافته‌ام و انجام این کار را از تو می‌خواهم. من در این باره با آقای تقی زاده مذاکره کردم ولی متأسفانه هر چه بیشتر اصرار ورزیدم ایشان بر انکار افزودند. ناچار با آقای ظهیرالاسلام مشورت کردم و قرار شد که در باغ ییلاقی او واقع در اسدآباد وسیله ملاقات را فراهم سازیم، بدین معنی که آقای ظهیرالاسلام از آقای تقی زاده در آنجا دعوتی بعمل آورند و من اتابک را از روز و ساعت مقرر مستحضر سازم تا سرزده وارد و با حریف سرسخت روبرو شود. نقشه بمورد اجرا گذارده شد و روز معهود هنگامیکه در خدمت آقای تقی زاده در چادر گرم صحبت بودیم ناگاه اتابک بدرون آمد. آقای تقی زاده بدیدن او خواستند از چادر بیرون روند ولی دیگر دیر شده بود و ناگزیر بر سر دی جواب تعارفات اتابک را داده بجای خود نشستند. اتابک مدت دو ساعت و نیم از نیت و مرام و برنامه کار خود با آقای تقی زاده سخن گفت و همه چیز را برای ایشان روشن ساخت. آقای تقی زاده چون اظهارات بی‌ریای اتابک را درست مخالف گفته‌های معاندین یافتند و منظور غرض‌رئان را دانستند؛ با او از در توافق درآمدند و وعده مساعدت دادند ولی افسوس که دیر شده و روز کار اتابک سرآمده بود. دوزخ پس از این ملاقات اتابک بمن گفت قصد بازدید از خوشاوندان آقایان حاج میرزا ابوالقاسم و ظهیرالاسلام را دارم و توهم با من بیا. (اولی پسرعمه و دومی پسر خاله نگارنده هستند). عصر گاه با اتابک نخست بمنزل ظهیرالاسلام و بعد بقلعه امامیه (در شمال غربی دوشان‌تپه کنار جاده سرخ‌حصار واقع بود) رفتیم. در بین راه اتابک گفت: «شاه در آغاز امر مرا اغفال کرد و اکنون از من بستن مجلس و از میان برداشتن حکومت مشروطه را می‌خواهد ولی من که خواهان ترقی ایران هستم هرگز چنین خلافی نمیکنم و عنقریب بر سر این کار کشته خواهم شد».



از چپ بر راست : میرزا علی اصغر خان اتابک در زمانیکه امین السلطان بوده ،
یعنی خان مشیرالدوله . میرزا قهرمان امین اشکر .

گفتم استعفا کنید . گفت : « چون موقع را برای خدمت بمملکت و اصلاح امور مناسب می بینم و میدانم در این کار توفیق خواهم یافت دلم گواهی نمیدهد که کناره گیری کنم » .



چون اتابک در بر آوردن منظور شاه تعلل میورزید و میکوشید که عقیده او را تغییر دهد بدخواهان دورشاه را گرفته باو تلقین کردند که اتابک تصمیم دارد که ملت را متمایل بجمهوری و خود مقام ریاست جمهور را احراز کند . رفته رفته این موضوع بر خاطر شاه نقش بست و یقینش حاصل شد که اتابک میخواهد بعنوان دیگر جای او را بگیرد! سرانجام در خفا دسته ای مرکب از موقر السلطنه

پسر کشیکچی باشی ناصرالدین شاه ، فاخرالدوله مازندرانی ، یحیی میرزا پسر سلیمان میرزا ، سرهنگ سیدمحمدخان انباردار مخازن نظام و چندتن دیگر برای کشتن اتابک تشکیل یافت .

روزی اتابک درصاحبقرانیه بمحمد علیشاه گفت چون موقع حساس است و اوضاع مفشوش اگر بمن اختیار تام داده نشود نمیتوانم خدمتی انجام دهم و ناچار باید استعفا کنم . شاه هم که ترتیب اجرای نقشه خود را داده بود بی چون و چرا اختیارات تامه بوی تفویض کرد . اتابک موضوع را بوزیران و وکیلان اطلاع داد و قرار شد پس از شرکت در جشنی که بمناسبت تولد ملکه هلند در سفارت آن کشور برپا بود بمجلس شورا برود . حاج نجیر السلطنه هدایت و صاحب اختیار باتابک گفتند که چون اوضاع بسیار درهم و آشفته است از رفتن بمجلس صرف نظر کنند ولی او نپذیرفت و طبق برنامه پس از بیرون آمدن از سفارت هلند یکسر بسوی مجلس شتافت . وقایع آن شب و جریان مذاکرات مجلس را در آن جلسه دفتری جداگانه باید . خلاصه آنکه هنگام خروج اتابک از مجلس او را هدف گلوله ساختند و کارخانه یافت .

میرزا علی اصغر خان اتابک بسال ۱۳۲۵ قمری در سن پنجاه و یک سالگی کشته شد . همسر او دختر حاج سقا باشی بود و او را خانم اعظم میخواندند . وی از اتابک نه فرزند آورد ؛ چهار پسر پناهای ، میرزا عبدالله خان امین السلطان - حاج میرزا احمد خان مشیر اعظم - محمد ابراهیم خان و محسن خان (غیر از حاج مشیر اعظم که برحمت ایزدی پیوسته بقیه در قید حیاتند) ؛ و پنج دختر با ساسی مقدس اعظم همسر محمد باقر خان شجاع السلطنه - فخر اعظم همسر حاج اسکندر خان خازن حضور - نوش آفرین خانم اعظم السلطنه همسر اول نگارنده - محترم خانم که در سن چهارده سالگی بر مرض دیفتری در گذشت و افتخار اعظم همسر شاهزاده صارم الدوله مسعود . (از دخترها فقط خانم افتخار اعظم حیات دارند) .

پایان

داستان زیر که در جای خود فراموش شده و مربوط بدوران صدارت دوم اتابک است در پایان این سرگذشت اضافه میشود .

هنگامیکه اتابک بار دوم بصدارت رسید مزاج برادرش امین الملک وزیر خارجه در اثر ناملایمات و خواریهائی که در مدت عزل او متحمل شده بود رو بانحراف نهاد . هر روز لاغرتر از روز پیش میشد و رنگ چهره اش بیشتر بسفیدی میگرائید تا آنجا که از شدت ناتوانی بسترى شد . اطباءى ایرانى و چندتن پزشک خارجی از قبیل دکتر آدکاک انگلیسی طبیب مخصوص مظفرالدین شاه و دکتر آدلینگک و غیره که دهر تهران بودند بدرمان او پرداختند و همه روزه در منزلش کنگاش طبى داشتند ولى حال بیمار همچنان رو بوخامت میرفت . یکى از روزها که با پدرم بیعت امین الملک رفتم از هیکل مردانه اوتنها پوستی بروی استخوان کشیده بجا یافتیم . چون مارا دید آثار لبخندى بر کنار لبش ظاهر شد ، با دست بیرنگش دست پدرم را گرفته کنار خود نشاند و با صدائى لرزان که از شدت ضعف بزحمت شنیده میشد این شعر را خواند :

از ضعف چنان شدم که بر بالینم صد بار اجل آمد و شناخت مرا

اتابک که این برادر را براستى از دل و جان دوست داشت روزى دوبار نزدش میآمد و هر بار ساعتى درنگ میکرد و چون حال امین الملک سخت تر شد چندروز بر بالین او ماند . بیمار روزی چند بار از خود میرفت و اتابک بر سر کوبان و ناله کثان از طبیبان میخواست تا چاره ای کنند و برادر را بخود باز آرند . آنان نیز باصطلاح آن زمان باستعمال «چرخ الماس» که دستگاه برقى بود متوسل میشدند .

امین‌الملک نفس را باز مییافت و دیده میکشود ولی این حال دیری نمی‌بایند و دیگر بار بهال اغما فرومیشد. یکی از دفعات که او را بدین طریق بزندگی باز آوردند دست اتابک را در دست گرفت و از روی التماس گفت: «برادر از این کار چه سود؟ با آنکه هر بار دیده می‌کشایم ترا برابر خود می‌بینم نگاهداشتنم بدین وسیله بی‌فراست، بگذار در کنارت آسوده بپایم».

اتابک از شنیدن این سخنان چنان زار گریست که جمله حضار را بگریه آورد. چون اطباءی معالج نیز گفته مختصر را تأیید کردند اتابک ناگزیر تسلیم شد. امین‌الملک چند لحظه پس از صحبت با برادر باز دیده برهم نهاد و از خود رفت. این بار دیگر مزاحمش نشدند و او برای همیشه رفت. اتابک دیرزمانی بر جسد بیجان برادر بتلخی گریست آنگاه نوعی جنون‌آنی بوی دست‌داد بی‌اختیار فریاد دلخراش برآورد و بقیه خویش را دریده بسوی ارسی (پنجره‌های سابق) دوید تا خود را بریزد اندازد. سه‌سالار بجای یکی دنبال او دویده دامن قبایش را گرفت و از اطافش بیرون برد.

پدرم و من با دیدگان اشک‌ریز پیشانی آن رفته عزیز را بوسیده در پی اتابک روان شدیم. جنازه را در مسجد کوچکی که نزدیک خانه اتابک واقع بود و درش بغیابان فردوسی کنونی باز میشد گذاردند و روز بعد تشییعی از آن بعمل آمد که تا آن زمان سابقه نداشت. در مراسم مزبور از علما و وزرا و اعیان و اشراف و سپاهیان و دیگر طبقات کسی نبود که نبود. سه روز ختم در منزل اتابک برپا شد و در آنجا نیز کسی نبود که نیامد. روز سوم مظفرالدین شاه بدلجوئی اتابک آمد و دویسر او امین‌الملک عبسی خان و موسی خان را مورد نوازش قرارداد. موسی خان از استادان موسیقی بشمار و به «معروفی» معروف است. آقای جواد معروفی استاد بیان و پسر اوست.

علی معیری - مسحور

غزل

شاهد عشق برین نکته گوا هست گواه
هستیش در غم جاوید تبا هست تبا
تا زبان دل دل داده نگاهت نگاه
سجده جز بر در میخانه گناهت گناه
که در آن کنج لب نوش بچا هست بچاه
بی تو روزم چو دم مرگ سیاهست سیاه
جان بلب آمده و چشم براهست براه
از غم عشق تو هم بر تو پناهست پناه
مستم و دیده دل خیره بماهست بماه

خرده بر مستی عشاق گناهت گناه
هر که دل در ره جانانه بمستی نسپرد
عاشقان را چه نیازست بگفتار و پیام
بوسه بر چهره معشوق صوابست صواب
از سر ناز چه گیری ز دل زار خبر؟
با تو شام چو رخ صبح سپیدست سپید
دل ز کف رفته و از هجر بجانست بجان
خسته و زار بکویت بنیاز آمده ام
چند پرسی که چرا و اله و مسحور شدم؟